

حکمت نامه معاصر

تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۲۸

ادب نخبگی

مطالعه موردی؛ سبک گفتاری و رفتاری سپهروردی

دکتر رستم فلاح*

چکیده

سرنوشت‌های دردناک و ناکامی‌های نخبگان و نوابغ تحلیل‌های گوناگون به خود دیده است. فرهنگ ما از این دست نخبگان کم نداشته است. شاید ناگشودگی این معما از آن رو باشد که جمع نخبگی و ناکامی برایمان ناممکن و یا دست‌کم، ثقیل می‌نماید؛ اما اگر نخبگی را به تخصص تعریف کنیم، این استبعاد از میان برمی‌خیزد که شخصی در یک یا چند حوزه نخبه باشد؛ ولی در حوزه و حوزه‌های دیگر عامی باشد. بنابراین، توفیقات او از ناحیه نخبگی و ناکامی‌های او از ناحیه عامی بودن او باشد. ادعا این است که عمده ناکامی‌های نخبگان ما، نداشتن مهارت در رفتار ارتباطی موفق بوده است؛ چون آنان، به‌رغم نخبگی و نبوغ در حوزه‌های دیگر، هیچ آموزشی برای کسب مهارت‌های رفتار ارتباطی موفق، ندیده و نمی‌بینند. این مطالعه نشان می‌دهد هر چند سپهروردی در حکمت و فنون علمی نزدیک به آن، نابغه و نخبه بوده، اما چون سبک گفتاری و رفتار ارتباطی وی، خالی از مهارت‌های ارتباطی موفق بوده، سرنوشت دردناکی برای او رقم خورده و در نهایت، به قتل رسیده است.

*. پژوهشگر اخلاق و دکترای فلسفه و کلام اسلامی. (fallah2009@ut.ac.ir)

کلیدواژه: سهروردی، نخبگی، اخلاق، ادب، رفتار ارتباطی.

مقدمه

قصه‌های زندگی بسیاری از بزرگان و نخبگان نشان می‌دهد که حیات نخبگی حادثه‌خیز است. بر اساس روایت‌های تاریخی، شمار زیادی از این نخبگان سرنوشت‌های دردناکی داشته‌اند: روزبه (ابن مقفع)، منصور حلاج، حسنک وزیر، عین‌الفضات همدانی، محمد بن زکریای رازی، شمس‌الدین جوینی، غیاث‌الدین جمشید کاشانی، قائم مقام فراهانی، امیرکبیر، مصدق و بسیار کسان دیگر. شاعران بسیاری این قصه‌های دردناک را سروده‌اند.^۱ شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۵۷۰-۵۳۳ ش / ۵۸۷-۵۴۹ ق / ۱۱۹۱-۱۱۵۴ م)، بنیانگذار مکتب اشراق از جمله آن نخبگان بوده که در ۳۸ سالگی به قتل محکوم و کشته شده است.^۲ این فقط اشخاص حقیقی نبوده‌اند که چنین سرنوشت‌های دردناکی را تجربه کرده‌اند، بلکه ملت، در گذر تاریخ گاه با ناکامی‌ها و حوادث دردناک دست و پنجه نرم کرده و هزینه‌های هنگفتی پرداخت کرده است.

در این مصائب، گاه دست عوامل بیرونی (استعمار، استثمار و دشمن خارجی) دیده شده است، گاه دشمنی‌های شخصی (حسادت، کینه‌ورزی و تعصب)، و گاه نیز فرهنگ عمومی داخلی (بسترهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و...) و یا عوامل سیاسی.^۳ اما تاکنون دیده نشده که تحلیل‌گری به سراغ خود نخبه‌ها برود و علت را در درون آنان جستجو کند؛ شاید به این دلیل ناگفته و نانوشته، ولی مغالطه‌آمیز، که کسی یا کسانی جمع میان نخبگی و عامل دردساز برای نخبگان را ناممکن بپندارند. یعنی منطقی نیست که کسانی را از یک سو، نخبه و نابغه بخوانیم، در عین حال، ناکامی‌ها و سرنوشت‌های

۱. ر.ک: نمازی، محمدرضا، نخبه‌کشی در ایران.

۲. نصراللهی، یدالله، «شرح حال سهروردی در آینه منابع قدیم»، ص ۹۱.

۳. ر.ک: رضاقلی، علی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی.

دردناک آنها را به خودشان برگردانیم. نگارنده در اینجا، با استفاده از یافته‌های روان‌شناسی در حوزه رفتارهای ارتباطی، با محوریت دیدگاه‌های نیما قربانی، استاد روان‌شناسی دانشگاه تهران (زاده ۱۳۴۶) در کتاب *سبک‌ها و مهارت‌های ارتباطی و تحلیل رفتارهای ارتباطی، مدعیات و سبک گفتاری سهروردی*، نشان می‌دهد که فقدان مهارت ارتباطی در سهروردی، بدون آن‌که با نخبگی و نبوغ حکمی عرفانی او مغایرت داشته باشد، به نسبت عوامل دیگر، علت قریب ناکامی‌ها و سرنوشت درناک او بوده است. البته این مدعا منحصر در سهروردی نمی‌شود، بلکه سهروردی در این نوشته یک نمونه مطالعاتی است که شواهد مدعا را، به زعم نگارنده، تأیید می‌کند، بنابراین، قابل تعمیم به بسیاری از نخبگان دیگر هم هست که سرنوشتی نزدیک یا مشابه وی داشته‌اند.

نخبگی و نبوغ سهروردی

شیخ شهاب‌الدین سهروردی، بنیانگذار حکمت اشراق، بنا به گزارش‌های بسیار، حتی گزارش معاصران خویش، نخبه، بلکه نابغه روزگار خود بود. او هم در فلسفه مشاء تبحر داشت، هم در حکمت اشراقی افلاطونی؛ هم، به نوعی، احیاگر حکمت ایران باستان یا حکمت خسروانی بود، هم از برجستگان پیوند دهنده قرآن و برهان. او در عمر کوتاهش، هم در عرفان و تصوف از سرآمدان روزگار خود شد، هم در قرآن و علوم دینی بر حریفان غالب آمد. وی در کنار این علوم رسمی، علوم اوایل، (علوم غریبه، علم نجات، سیمیا و شعبده را هم، ظاهراً، در حد استادی فراگرفته بود و عجایب بسیار به ظهور رسانده بود. او تسلط خود بر فلسفه مشاء را در *المشارع و المطارحات* نشان داد و بعد از این سینا به نقد فلسفه مشاء پرداخت. او با نوآوری‌های منطقی و فلسفی که به میان آورد، بنیان حکمت جدیدی به نام «حکمت الاشراق» را نهاد که گرچه با «حکمت ذوقی» آغاز می‌شد؛ اما با «حکمت بحثی» عرضه شد و از آن تأیید می‌گرفت. جمع بین ذوق عرفان صوفیانه با طریق فلسفی مشائی و درآمیختن حکمت خسروانی و پهلوی ایران باستان با اشراق افلاطونی و نیز علوم و معارف قرآنی و

وحیانی، که برای عصر او نوآورانه و حیرت‌انگیز بود، او را در زمره نخبگان، بلکه نوایغ روزگار خویش درآورد. سهروردی خود را در حکمت بحثی با شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا (۴۱۶-۳۵۹ ش/۴۲۸-۳۷۰ ق/۱۰۳۷-۹۸۰ م)، مساوی یا برتر شمرد؛ اما در حکمت ذوقی، قطعاً، از او برتر دانست.^۱ عجیب‌تر آن‌که، سهروردی این جایگاه رفیع را در عمر کوتاه ۳۸ ساله خود کسب کرده بود. وی با این پشتوانه علمی در مناظره با معاصرانش، در علوم مختلف دینی، حکمی و عرفانی، شرکت می‌جست و همواره پیروز میدان بود. او در نوآوری و بیان یافته‌های خود جسارت و تهور بسیار داشت. شهرت او در علوم اوایل، بلکه شعبه و علوم غریبه، و گزارش‌هایی که از حکمت نایاب و حکیمان ناشناخته و یا فراموش شده ایران و یونان باستان می‌داد، و حتی سبک زندگی بسیار زاهدانه وی، از او چهره‌ای خاص و ناشناخته، بلکه رازآلود، و حتی مشکوک، به جای نهاده بود. او بسیار سفر کرد، با برخی حاکمان سیاسی، از جمله ملک ظاهر، پسر صلاح‌الدین ایوبی (۱۱۵۸-۱۱۰۴ ش/۱۱۹۳-۱۱۳۷ ق/۱۷۷۹-۱۷۲۵ م)، سردار مسلمان معروف در جنگ‌های صلیبی و سلطان مصر و سوریه، طرح دوستی درانداخت^۲ و آن‌گونه که برخی منابع قدیم و جدید آورده‌اند، سودای حاکمیت سیاسی، بلکه تملک ارض را هم در سر داشته است؛ این سودا، البته، آن‌گونه که برخی صاحب‌نظران معاصر تحصیل کرده‌اند، فاقد نظریه و اندیشه سیاسی، بلکه فلسفه سیاسی نبوده است.^۳

۱. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۳۰ (مقدمه).

۲. نصراللهی، یدالله، «شرح حال سهروردی در آینه منابع قدیم»، ص ۸۱-۸۲؛ رک: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، ص ۲۷-۱۱.

۳. ابن خلکان، وفيات‌الاعیان و انباء‌البناء الزمان، ج ۶، ص ۲۷۲، به نقل از: نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آینه منابع قدیم، ص ۸۷؛ هم‌چنین رک: کریمی زنجانی اصل، محمد، شکست سکوت: قتل سهروردی و آیین سیاسی اشراقی؛ بستانی، احمد، سهروردی و اندیشه سیاسی ایرانشهری، ص ۳۶-۱۹؛ رستم‌وندی، تقی، «سهروردی»، در: اندیشه سیاسی متفکران مسلمان، ج ۳، ص ۴۰۵-۳۶۷.

فرضیه‌های قتل سهروردی

شیخ شهاب‌الدین سهروردی، عارف، صوفی و حکیم اشراقی مسلمان ایرانی، پس از آن‌که در حلب به دستگاه سیاسی ملک‌ظاهر راه یافت و با مغلوب ساختن عالمان آن دیار در مناظرات، در اوج شهرت و مکانت علمی، در حد نخبگی، بلکه نبوغ، به دستور صلاح‌الدین ایوبی، پدر ملک‌ظاهر، به اعدام محکوم شد و در ۵۸۷ در حلب به قتل رسید.^۱ درباره علت قتل سهروردی، سخن بسیار گفته شده و حدس و گمان‌ها، بلکه تحلیل‌های بسیاری به میان آمده است. تأمل نگارنده در باب قتل سهروردی و علل آن، گرچه در موضوع با گمانه‌ها و تحلیل‌های ارائه شده مشترک است؛ اما، چنان‌چه خواهد آمد، از آن جنس نیست. با این حال، این تأمل نیز، مانند برخی تأملات دیگر، با طرح ارتباط «نخبگی و نبوغ» سهروردی با قتل وی شروع می‌شود؛ اما برخلاف آنها، سر از فرضیه یا نظریه «نخبه‌کشی»،^۲ چه به معنایی که قدما تحلیل می‌کردند (تعصب، کینه و حسادت رقیبان)^۳ و چه به معنایی که معاصران به میان آورده‌اند (بسترهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی)،^۴ در نمی‌آورد؛ و حتی به عامل سیاسی بسنده نمی‌کند و هیچ‌کدام را علت اصلی به‌شمار نمی‌آورد.

تاکنون فرضیه‌های متعددی درباره قتل سهروردی مطرح شده است، از جمله برخی مدعی شده‌اند که او یک شعوبی و ایرانی بود،^۵ بنابراین، طبیعی بود که فقیهان عرب اهل سنت که مغلوب او شده بودند، او را برنتابند؛ یعنی او قربانی اختلاف نژادی شد؛ یا اینکه گفته‌اند او واجد نظریه و اندیشه سیاسی، بلکه در سیاست بلندپرواز بود^۶ و پیش از آن‌که به اهداف خود برسد، به دام اهل قدرت گرفتار و هزینه سودای سیاسی خود را

۱. نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آیین منابع قدیم، ص ۹۱.

۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، ص ۶۳.

۳. ر.ک: نمازی، محمدرضا، نخبه‌کشی در ایران، رضاقلی، علی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی.

۴. ابوریان، محمدعلی، هیاکل‌النور، ص ۱۱، به نقل از: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و

شهود در فلسفه سهروردی، ص ۶۴.

۵. موحد، محمدعلی، آیا شیخ اشراق قربانی بلندپروازی‌های سیاسی خود شد؟، بخارا، ص ۲۶-۲۷.

پرداخت کرد. غالب منابع، کینه‌ورزی، تعصب مذهبی و حساسات شخصی فقیهان و اهل ظاهر حلب را عامل قتل وی دانسته‌اند و علت آن حسادت، کینه‌ورزی و تعصب را هم، معمولاً، غلبه سهروردی در مناظرات و شکست حریفان او ذکر کرده‌اند.^۱ اگر هم اینها و فرضیه‌های مشابه درست باشد؛ ولی پیداست که هیچ‌کدام از آنها در حکمی که به موجب آن او را محکوم به قتل کردند، ظاهر نشد. هیچ‌جا تصریح نشده که وی به جرم شعوبی بودن یا داشتن نظریه یا سودای سیاسی و یا غلبه بر فقیهان و عالمان ظاهرگرای آن روزگار حلب به مرگ محکوم شد. شاید هم اصلاً چنین چیزی ممکن نبود و هنوز هم نباشد که در حکم محکومیت کسی، این امور را، به عنوان جرم، علنی کنند. بنابراین، علت هرچه بود، نیاز به بهانه داشت. سهروردی به «فساد در مذهب» متهم شد.^۲ این اتهام چه واقعیت داشته و چه بهانه و «روپوشی» بوده است؛ اما می‌توانست در حکم قتل ظاهر شود و در آن محیط متعصب مذهبی، بسیار مؤثر واقع شود. روایتی وجود دارد که اگر عین آن روایت هم واقعیت نداشته باشد، اتفاقی مشابه آن برای سهروردی پیش آمده است که او را، به نحو مؤثری، متهم به فساد در مذهب کردند. روایت این است که فقیهان حلب به هر دلیلی: نژادی و سیاسی یا مغلوب شدن در مناظرات به نحو حساب‌شده‌ای، در مسجد حلب مناظره‌ای برپا کردند و از سهروردی پرسیدند که آیا خداوند قادر است بعد از محمد (ص) پیامبر دیگری بفرستد؟ سهروردی چه پاسخی باید می‌داد؟ ظاهراً این پرسش فقط دو پاسخ دارد و هر دو نیز به راحتی او را متهم به فساد در عقیده مذهبی می‌کرد. اگر پاسخ می‌داد خداوند قادر نیست، قدرت مطلق خداوند را نفی کرده بود و اگر می‌گفت آری، خاتمیت نفی می‌شد.

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، می‌نویسد: سهروردی به نحو مرموزی کشته شد. «درباره شهادت شیخ اشراقی روایات مختلفی نقل شده است. آنچه مسلم است این است که وی از کشتگان دیو تعصب و تنگ‌نظری به شمار می‌آید». ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، ص ۶۳.

۲. موحد، محمدعلی، آیا شیخ اشراق قربانی بلندپروازی‌های سیاسی خود شد؟، ص ۲۴.

بنا به این روایت، سهروردی پاسخ می‌دهد که خداوند قادر مطلق است؛ و فقیهان حلب همین پاسخ را حمل بر انکار خاتمیت از جانب سهروردی کردند و به صلاح‌الدین ایوبی نامه نوشتند و تا جایی ادامه دادند که صلاح‌الدین و قاضی القضاة وی حکم قتل او و سوزاندن آثارش را امضا کردند.^۱

اتهام «فساد در مذهب»

«فساد در مذهب»، چه اتهام و بهانه بود و چه حقیقت، در سرنوشت بحث ما تأثیری ندارد، آنچه اثر دارد این است که، به هر حال، کارگر افتاد و سهروردی را از میان برداشت. این اتهام چنان اثربخش بود که تا سال‌ها مردم شهر حلب را به دو دسته موافقان و مخالفان سهروردی تقسیم کرده بود. بنابه گزارش احمد بن محمد برمکی، معروف به ابن خلکان (۶۶۸ - ۵۹۰ ش / ۶۸۸ - ۶۰۸ ق / ۱۲۸۲ - ۱۲۱۱ م)، که اندکی پس از قتل سهروردی به حلب می‌رسد و دو سالی در آنجا اقامت داشته، مخالفان سهروردی که او را ملحد می‌شمردند، خیلی بیشتر بودند.^۲ با این حال، تأمل در این نکته مهم است که آنچه در جوامع مذهبی پُر هزینه است، فساد در مذهب، به‌خودی خود، نیست، چون ای بسا، کسان بسیاری را در جوامع مذهبی می‌توان یافت که به رغم، فساد در مذهب، دست کم بر اساس معیارهای غالب مذهبی آن جوامع، در حاشیه امن به حیات بی‌دغدغه خود ادامه می‌دهند و گرفتار هیچ مشکلی نمی‌شوند تا برای آن هزینه خاصی پرداخت کنند. این سخن نه فقط درباره افراد عادی این جوامع، بلکه برای نخبگان آن جوامع نیز صادق است. این یک مغالطه منطقی است که سرنوشت ناکام شماری معدود از نخبگان را به همه نخبگان تعمیم دهیم؛ ذهنیتی که کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی و نیز کتاب نخبه‌کشی در ایران آن را القا می‌کنند. یکی از نقدهایی که به نظریه جامعه‌شناسی نخبه‌کشی وارد شد، همین بود که این نویسنده به گونه‌ای قلم زده که

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، ص ۶۶.

۲. به نقل از: موحد، محمدعلی، آیا شیخ اشراق قربانی بلندپروازی‌های سیاسی خود شد؟، ص ۲۴.

گویی در جوامع مورد نظر ایشان، همه نخبگان سرنوشتی مشابه سه مصداق مورد نظر ایشان (قائم مقام فراهانی، امیرکبیر و مصدق) داشته و دارند. این مدعا همان‌قدر می‌تواند صادق باشد که ادعای «هیچ‌یک از آنان که سرنوشتی ناکام نداشته‌اند، نخبه نبوده‌اند»، صادق باشد! آیا این نتیجه پیوند «نخبگی» با «ناکامی» را القا نمی‌کند؟! و نباید - اگر چنین است - عطایش را به لقایش بخشید؟! بنابراین، نه همه نخبگان سرنوشت ناکامی داشته‌اند و نه همه آنان که سرنوشت ناکام نداشته‌اند، نخبه نیستند؛ همان‌طوری که می‌توان گفت نه همه آنان که متهم به فساد در مذهب شدند، واقعاً عقیده و مذهبی فاسد داشته‌اند و نه همه آنان که به چنین اتهامی گرفتار نشده‌اند، از سلامت عقیده و مذهب برخوردار بوده‌اند. در خصوص نخبگان اتفاقاً می‌توان ادعا کرد که بیشتر آنان سرنوشت رضایت‌بخش و موفقی داشته‌اند و معدودی نیز گرفتار شده و ناکام مانده‌اند.

تناقض‌نمای نخبگی و ناکامی!

وقتی بین نخبگی و نبوغ سهروردی و قتل وی ارتباط برقرار می‌کنیم و می‌پرسیم: چرا سهروردی نخبه و نابغه به قتل رسید؟ این پرسش مستعد القای این معنا است که سهروردی به این دلیل که نخبه و نابغه بود، کشته شد. به عبارت دیگر، چه عامل را حسادت، کینه ورزی و تعصب شخصی بدانیم، چه بسترهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، در وهله اول، به نظر می‌رسد که این فرضیه می‌خواهد بگوید که نخبگی و نبوغ سهروردی بلای جانش شد، یعنی اگر او نخبه یا نابغه نبود، چنین سرنوشتی، دست کم از این ناحیه، در انتظارش نبود! اما آیا این تحلیل از نخبگی و نبوغ، حس بدی از نخبگی و نبوغ به‌جا نمی‌گذارد و ما را بر نمی‌انگیزد که بگوییم اگر نخبگی و نبوغ ممکن است چنین بلایی بر سر صاحبش درآورد، پس بهتر نیست که «عطایش را به لقایش ببخشیم»؟!!

بر اساس درک عمومی، فرد نخبه کسی است که کلید حل بسیاری از مشکلات جامعه به دست اوست. او می‌تواند، خدمات بسیار ارزنده‌ای به جامعه ارائه دهد؛ اما وقتی از پشت عینک نظریه «نخبه‌کشی» به این نخبگان نگاه می‌شود، گرچه خدمات زیادی به جامعه خود ارائه کرده؛ اما، در نهایت، با ناکامی بزرگی روبرو شده‌اند و برخی حتی جانشان را نیز بر سر آن باخته‌اند. این نخبگی و نبوغ واقعاً، چه جور چیزی است که از یک سو، از آن انتظار داریم مشکلات حاد ما را حل کند و گره‌های فروبسته ما را بگشاید، و از سوی دیگر، نه تنها نمی‌تواند صاحبش را نجات دهد؛ بلکه، آن‌گونه که القا می‌کنند، بلای جان صاحبش هم می‌شود! آیا این انتظار که نخبگی اجازه ندهد صاحبش در محاصره گرفتار آید و یا اگر چنین شد، او را از آن معرکه به سلامت عبور دهد، انتظار زیادی از نخبگی و نبوغ است؟ این پرسش‌ها ممکن است چنین پاسخ بگیرد که گرچه نخبگان در مواقعی با ناکامی روبرو می‌شوند و حتی جان خویش را نیز از دست می‌دهند؛ اما این بدان معنی نیست که آنها «نمی‌توانند» از پرداخت این هزینه‌ها برکنار بمانند؛ بلکه آنان هم می‌توانند مانند خیلی‌ها از مسئولیت‌شان خالی کنند و خود را از معرکه به سلامت عبور دهند؛ اما آنان این گزینه را «انتخاب» می‌کنند که بر سر پیمان خویش بمانند و به خدمات‌رسانی خود ادامه دهند، حتی اگر به قیمت جانشان تمام شود. بنابراین، بحث «انتخاب مسئولانه» است، نه «نتوانستن». با این حال، این پاسخ کفایت آن پرسش را نمی‌کند. چون آن پرسش با مفروض گرفتن انتخاب مسئولانه نخبه شروع می‌شود و می‌پرسد چرا نخبگی فرد نخبه نتوانسته از درافتادن او به دام این معرکه، پیشگیری کند و یا اگر در معرکه گرفتار آمده، چرا نباید نخبگی در رهایی او از این محاصره به‌کارش آید؟ این پرسش را ناظر به همه آنانی که از یک سو نخبه تلقی می‌شوند و از سوی دیگر، گرفتار ناکامی می‌گردند، می‌توان طرح کرد. مثلاً اگر شیخ شهاب‌الدین یک نخبه یا نابغه بود، که بود، می‌توان پرسید: چرا باید این فرد نخبه و گره‌گشای مسأله‌های سخت فلسفی و حکمی، با آن همه توانمندی‌های دیگر، به دام مثنی آدم بی‌سواد یا کم‌سواد عالم‌نما بیفتد و به اتهام فساد در مذهب یا هر چیزی

مشابه آن، گرفتار شود؟ و نبوغ و نخبگی اش نتواند به کمک او بیاید و او را از این معرکه به سلامت رهایی ببخشد؟!.

از فرد نخبه انتظار نیست که صورت مسأله را پاک کند، همان‌طوری که انتظار نیست خود را به مخمصه بیندازد. روانشناسان به درستی گفته‌اند که حیوانات در مواجهه با خطر، تنها دو راه پیش روی خود می‌یابند: جنگ یا گریز. آنها در مواجهه با خطر، با یک حساب و کتاب غریزی، دشمن را به سرعت، برانداز می‌کنند؛ اگر به این نتیجه رسیدند که می‌توانند بر او غالب شوند، می‌ایستند و با او می‌جنگند؛ اما اگر به این نتیجه رسیدند که قادر به مقابله نیستند، از صحنه می‌گریزند. اگر این دو گزینه، واکنش ذاتی حیوانات و لایه حیوانی وجود ماست، که چنین است، پس گزینه جنگ و گریز هیچ‌کدام، واکنش عقلانی در برابر خطر به حساب نمی‌آید.^۱ بنابراین، از نخبه به عنوان یک موجود عقلانی برتر، علی‌القاعده، نه گریز، فرار یا کناره‌گیری و نه جنگ و جدال همراه با خشونت و پرداخت هزینه، آن هم هزینه‌های هنگفت، هیچ‌کدام انتظار نمی‌رود. پس پاسخ این پرسش که چرا فرد نخبه، در عین نخبگی و نبوغ، نمی‌تواند با خطر رویارویی موفق داشته باشد، نمی‌تواند این باشد که او به عنوان یک انسان نخبه و مسئول نمی‌توانست بگریزد یا بجنگد، پذیرفته نیست؛ چون چنین پاسخی تخصصاً خارج از موضوع است. بنابراین، آن پرسش هم‌چنان به قوت خود باقی است و پاسخی مناسب‌تر می‌طلبد.

اگر نه جنگ و نه گریز، پاسخی عقلانی و انسانی به خطر و تهدید نیست، پس واکنش عقلانی که از یک نخبه انتظار می‌رود، چیست؟ روان‌شناسان پاسخ داده‌اند: تبدیل هیجان‌های بنیادین که منجر به جنگ و گریز می‌شود، به مسأله‌گشایی سازنده و نه جنگ یا گریز.^۲ به عبارت دیگر، گزینه تعامل عقلانی‌تر و اخلاقی‌تر است. تعامل را با سازش منفی نباید اشتباه گرفت. تعامل چیست؟ تعامل هر چه هست، وضعیتی است

۱. قربانی، نیما، سبک‌ها و مهارت‌های ارتباطی، ص ۳۰-۱۹.

۲. همان، ص ۲۸.

که قرار است مستمجمع جمیع محاسن دو گزینه جنگ و گریز، و مستبعد جمیع معایب آن دو باشد. اگر گریز برای عافیت طلبی و در امان ماندن از خطرهای رویارویی با خطر است، در تعامل باید به آن دست یافت. و اگر ستیز و جنگ برای چیرگی بر حریف و پرهیز از پرداخت هزینه است، باید در تعامل اتفاق بیفتد. متقابلاً، اگر در گریز، فرصتی از دست می‌رود، در تعامل نباید آن فرصت از دست برود؛ همین‌طور، اگر در جنگ یا ستیز، مجبور به تحمل خسارت و پرداخت هزینه می‌شویم، در تعامل نباید چنین چیزی اتفاق بیفتد. تعامل چنین معجونی است. تعامل، سبک رفتار ارتباطی با نتیجه برد - برد است. روان‌شناسان به چند دلیل این گزینه را برای رویارویی با تهدید و خطر ضروری می‌دانند، از جمله آن‌که، تهدیدها و خطرات زندگی آدمی، معمولاً از جنس خطرات زندگی حیوانات نیست و گزینه‌های دیگر اگر مشکل را تشدید نکند، حل هم نمی‌کند.^۱ با این وصف، بعید به نظر می‌رسد، کسی مخالف مطلوبیت آن باشد، اگر هم ابهامی و تردیدی وجود داشته باشد، در امکان آن است. علاوه بر آن، باید پرسید که آیا این یک علم، به معنای رایج کلمه، است، یا یک مهارت و توانمندی است؟ آیا این قدرت یا علم تعامل، آموختنی است؟

آن‌گونه که روان‌شناسان گفته‌اند، توانایی تعامل، هم علم است، هم مهارت. اما تعامل، در مقام علم، علم خاصی است. بنابراین، این انتظار که هر کسی که عالم، نخبه و یا نابغه است، حامل این علم هم هست، همان‌قدر نادرست است که از یک فیزیک‌دان انتظار داشته باشیم، در شیمی و روان‌شناسی و مدیریت هم تخصص داشته باشد. از آنجا که ما از نخبگی و نبوغ، معمولاً، تخصص را مراد می‌کنیم، نباید عجیب و غیرمنطقی به نظر آید اگر بگوییم: از هر نخبه‌ای، تنها به این دلیل که نخبه است، نمی‌توان انتظار توانایی تعامل را در رفتارهای ارتباطی، خصوصاً با مخالفان و رقیبان را داشت. اتفاقاً از آنجا که در میراث علمی و فرهنگی ما ردپای آشکاری از آموزش علم یا مهارت رفتار ارتباطی موفق با نتیجه برد - برد، به نحو مؤثری، دیده نمی‌شود، این

ادعا که قاطبه کسانی که نخبه به شمار می‌آیند، فاقد این علم یا مهارت ارتباطی موفق هستند، قابل فهم است؛ بی‌آن‌که این سخن ذره‌ای کم لطفی به مقام نخبگی و نبوغ آنها باشد.

بنابراین، اگر تحلیل و تعلیل سرنوشت برخی نخبگان، از جمله سهروردی، که در عین نخبگی در یک حوزه یا چند حوزه، در جایی نیز دچار سرنوشت ناگواری شده‌اند، این باشد که او به دلیل تخصص و نخبگی در فلان حوزه، کامیاب بوده؛ ولی به دلیل عامی بودن در حوزه‌ای دیگر ناکام مانده است، تحلیل قابل دفاعی است. بنابراین، از آنجا که برخی، و شاید جمع قابل توجهی از متخصصان و نخبگان ما، از جمله و معمولاً در حوزه تعاملات اجتماعی و رفتارهای ارتباطی، چه فردی، چه اجتماعی، به‌ویژه سیاسی فاقد مهارت ارتباطی موفق بوده‌اند، به رغم کسب موفقیت‌های بسیار در حوزه‌ای تخصصی خود، در این حوزه با ناکامی روبرو شده‌اند.

ممکن است آن‌چه را که برخی ناکامی نخبگان می‌خوانند، حتی جان باختن و قتل برخی نخبگان، برخی دیگر آن را، به واقع، ناکامی ندانند؛ بلکه بر آن باشند که تنها ظاهر آن ناکامی است، چون تعهد، صداقت، صراحت، وفاداری، یکرنگی، عدم سازش، پایداری و مقاومت، پرهیز از ذلت و خواری، و همه این ویژگی‌های مثبت اخلاقی و انسانی را می‌توان در آنان دید و مقاومت بر سر همین ویژگی‌ها بود که آنان را به این نقطه کشاند. اما در نقد این نگرش، شاید همین کافی باشد که با وجود همه این ویژگی‌های عالی اخلاقی و انسانی در آنان، چرا احساس دلسوزی و افسوس به ما دست می‌دهد؟ این نشان می‌دهد که ما دست کم به صورت شهودی، گزینه دیگری را ترجیح می‌دهیم و آن این است که هم می‌خواهیم همه آن ویژگی‌های اخلاقی و انسانی عالی حفظ شود و هم نمی‌خواستیم از طریقی که به آنها رسیده‌ایم، یعنی وضعیتی که برای نخبه مورد نظر پیش آمده، به آنها برسیم. این یعنی اینکه ما دنبال جمع میان آن دو هستیم و آن به هر دلیل در اینجا مفقود بوده است. پس با تأمل در این گزینه نیز به اینجا می‌رسیم که می‌توانسته گزینه و راه بهتری هم وجود داشته؛ ولی به هر دلیل

پیش روی نخبه مورد نظر ما قرار نگرفته است. تنها دفاعی که از وضعیت نخبگان کرده‌اند این است که به هر حال، نخبه تنها بازیگر این میدان نبوده است، بلکه انواعی از دشمنان و مانع هم وجود داشته است؛ بنابراین، چه اشکالی دارد که نخبه را در همان حوزه خاصی که گرفتار ناکامی شده، نخبه بدانیم، در عین حال، دست دشمن و موانع بیرونی را در کار او گشاده داریم که او متهم نشود. واقعیت‌های بسیاری این قول را تأیید می‌کند. هیچ انسان عاقلی، چه رسد به نخبه، خودش را با دست خودش، به ناکامی نمی‌کشاند. اما آیا این قول بازگشت به نقطه صفر این تحلیل نیست؟! آیا این نقض غرض و نوعی تناقض‌گویی نیست؟! اگر نخبه هم مانند افراد عادی مقهور دشمن و موانع بیرونی بشود، پس به چه دلیل او را نخبه خوانده‌ایم؟! و این شروع بحثی بود که پشت سر گذاشته شد. از آن گذشته، و یا به عبارتی دیگر، دشمن بیرونی تحت هر شرایطی کامیاب نمی‌شود؛ بلکه او برای موفقیت نیازمند شرایط و ضعف در درون سوژه مورد نظر است. این همان حلقه مفقوده‌ای است که در تحلیل پارادوکس نخبه‌کشی باید جست.

سبک رفتاری و گفتاری سهروردی

۱. ناهنجاری ظاهری و رفتاری

فارغ از داوری‌های اخلاقی یا شرعی، از سهروردی کنش‌ها و واکنش‌هایی رفتاری گزارش شده که هنجارین نبوده است. برخی منابع، ظاهر او را، به ویژه از حیث پوشش و رعایت پاکیزگی و نظافت، بسیار بد گزارش کرده‌اند. حتی برخی او را پست و بدقیافه دانسته‌اند که لباس‌ها، بدن و دست‌هایش را نمی‌شست و ناخن و موی خود را کوتاه نمی‌کرد. آورده‌اند که او چنان لباس می‌پوشید که هر کس او را می‌دید از او فرار می‌کرد.^۱ به عنوان نمونه، ابن ابی اصیبعه (درگذشت ۶۴۹ ش/۶۶۸ ق/۲۷۰ م) به نقل از

۱. ابن عماد، *شذرات الذهب*، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۱، به نقل از: نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی

در آیین منابع قدیم، ص ۸۵

ابن زقیقه می‌گوید وی روزی با سهروردی در مسجد میافارقین قدم می‌زده در حالی که سهروردی جبه کوتاه مضر به کبودی پوشیده بود و بر سرش فوطه درازی بسته و در دو پایش پاپوش بود. وقتی یکی از دوستانش او را می‌بیند که با چنین فردی قدم می‌زند به سراغ او می‌رود و می‌گوید: «آمدی با این خربنده قدم بزنی؟!». ابن زقیقه در پاسخ می‌گوید «ساکت شو. این سالار زمانه شهاب‌الدین سهروردی است». دوستش از این حرف تعجب می‌کند و می‌گذرد.^۱ شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری (درگذشت ۶۶۷ش/۶۸۷ق/۱۲۸۸م) که از پیروان مکتب سهروردی، بلکه از مریدان وی به‌شمار می‌آید، گرچه وضع پوشش و ظاهر او را با این ادبیات گزارش نکرده، اما آنها را تکذیب هم نکرده، بلکه عباراتی دارد که از آن تأیید استشمام می‌شود. مثلاً او می‌نویسد که وی به زی‌قلندران و صوفیه می‌زیست، ریاضت‌های بسیار سخت داشت، هفته‌ای یک نوبت افطار می‌کرد، و اصلاً التفات به جانب دنیا نداشت و به رعایت خلق نیز قلیل الالتفات بود.^۲

داستان ورود او به شهر حلب قابل تأمل است. ابن ابی اصیبعه می‌نویسد در سال ۵۷۹ق وارد مدرسه جلاویه حلب شد. افتخارالدین شریف رئیس حنفیان و مدرس مدرسه بود. سهروردی که جز ابریق و چوبدستی چیزی با خود نداشته، وارد مجلس فقیهان می‌شود و با آنها مناظره می‌کند. افتخارالدین سهروردی را دانشمندی فاضل می‌یابد. وقتی به خانه برمی‌گردد با خود می‌اندیشد که این پوشش مناسب دانشمندی چون او نیست و باید به او کمک کرد تا ظاهری آراسته‌تر، مناسب شأن خود و دیگر مناظره‌کنندگان، پیدا کند. به همین منظور، مقداری البسه به پسرش می‌دهد تا به سهروردی برساند. او به پسر سفارش می‌کند پس از ابلاغ سلام وی به سهروردی و

۱. ابن ابی اصیبعه، احمد، *عیون‌الانباء*، ج ۳، ص ۲۷۷، به نقل از: نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی

در آیین منابع قدیم، ص ۸۵

۲. سهروردی، شهاب‌الدین، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، ج ۳، ص ۲۶ (مقدمه)؛ نصراللهی، یدالله،

شرح حال سهروردی در آیین منابع قدیم، ص ۸۵-۸۳

بیان اینکه پدرم گفته تو مرد دانشمندی هستی، بنابراین، بهتر است وقتی در میان فقیهان و عالمان حاضر می‌شوی، ظاهری آراسته‌تر داشته باشی، لباس‌ها را به سهروردی پیش کش کند. پسر همین کار را کرد. سهروردی در مقابل این عمل دلسوزانه و دوستانه افتخارالدین چه واکنشی نشان داد؟ سهروردی با دیدن این صحنه، دست در جیب خود یا پر شال کمرش کرد و یک لعل بدخشان به اندازه تخم مرغ که در زیبایی و اندازه نمونه نداشت، بیرون آورد و به پسر افتخارالدین داد. به او گفت که آن را به بازار ببرد و برایش مشتری پیدا کند. پسر چنان کرد و در بازار کنار یک کارشناس سنگ‌های قیمتی نشست و منتظر مشتری ماند. آن سنگ را تا ۲۵ هزار درم آن روزگار که مبلغ هنگفتی بود قیمت‌گذاری کردند؛ اما کارشناس آن را برداشت و به نزد حاکم، یعنی ملک ظاهر رفت تا به او عرضه کند. ملک ظاهر از لعل خیلی خوشش می‌آید و آن را به ۳۰ هزار درم قیمت‌گذاری می‌کند. کارشناس می‌پنداشته که این لعل عجیب و گران قیمت متعلق به پدر آن پسر، یعنی افتخارالدین است. بنابراین، لعل را به پسر افتخارالدین برمی‌گرداند تا نزد پدر خود برود و قصه را بازگو کند. پسر لعل را برداشته، نزد سهروردی می‌رود و از مشتری‌ها و قیمت بالایی که حاضر شده بودند آن را بخرند، به سهروردی گزارش می‌دهد. سهروردی همان‌جا آن لعل بدخشان بی‌نظیر را از پسر می‌گیرد و جلو چشمان او روی سنگی گذاشته و با سنگی دیگر آن‌قدر بر آن لعل بدخشان بی‌نظیر می‌کوبد تا کاملاً خرد می‌شود؛ بعد در حالی که لباس‌های اهدایی افتخارالدین را به پسرش برمی‌گرداند، می‌گوید: ای پسر! این لباس را بگیر و به پیش پدرت برو و به نیابت از من دست او را ببوس و به او بگو اگر لباس می‌خواستیم از تهیه آن عاجز نمی‌شدیم!^۱

۱. ابن ابی اصیبعه، احمد، عیون‌الانباء، ج ۳، ص ۲۷۶-۲۷۵، به نقل از: نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آینه منابع قدیم، ص ۸۳، به نقل از ابن ابی اصیبعه، احمد، عیون‌الانباء، ج ۳، ص ۲۷۶-۲۷۵.

سهروردی همدرس امام فخر رازی (۵۸۸-۵۲۸ش/۶۰۶-۵۴۴ق/۱۲۰۹-۱۱۴۹م) و از شاگردان مجدالدین جیلی بوده است.^۱ امام فخر بسیار اهل مناظره و جدل بوده است. سهروردی نیز بسیار اهل مناظره با عالمان و فقیهان عصر خویش بوده است. تقریباً همه گزارش‌ها حاکی از پیروزی او در مناظرات دارد. اما ظاهراً سبک رفتاری و گفتاری وی در مناظرات، آزردهنده بوده است. دست کم آن‌که، ابن ابی اصیبعه گزارش می‌دهد او در مناظره با فقیهان حلب از جایگاه کسی با آنها سخن می‌گفت که برایشان برتری دارد. «یکلمهم کلام من هو اعلی قدراً».^۲

۲. مدعیات و سبک گفتاری سهروردی

سهروردی همواره از دستیابی خود به مقام و جایگاه‌هایی می‌گفت که دیگران را از دستیابی به آنها عاجز می‌شمرد. او در مواضع متعددی، خود را «اهل» و دیگران را «نااهل» خوانده است. این ادبیات، البته، در گفتار دیگر عالمان هم بوده است. او به آشکارگی مدعی بود که اهل کشف و شهود و دانا به مغیبات و اسرار الهی و رازهای نهانی است. او تقریباً همه آثارش را محصول کشف و مکاشفه دانسته است؛ حتی حکمة‌الاشراق را که اثری کاملاً حکمی و فلسفی است. او چون خیلی‌ها را نااهل یا نادان می‌دانست، توصیه می‌کرد که آثارش را از دست نااهلان و جاهلان دور نگاه دارند. او چنان فاصله‌ای بین خود و دیگران ایجاد کرده بود که حسرت پیدا کردن یک دوست در دلش می‌ماند که به زعم خودش، حرف‌هایش را بفهمد. با این حال، او ظاهراً واجد نظریه سیاسی خاص و مدعی حاکمیت سیاسی بر کل زمین هم بوده است.

۱. یاقوت حموی، شهاب‌الدین عبدالله، معجم‌الادبا، ج ۱۹، ص ۳۱۵-۳۱۴، به نقل از: نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آئینه منابع قدیم، ص ۷۸؛ سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۱۲ (مقدمه).

۲. ابن ابی اصیبعه، احمد، عیون‌الانباء، ج ۳، ص ۲۷۶-۲۷۵، به نقل از: نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آئینه منابع قدیم، ص ۸۲.

۱. سهروردی برادران خویش را از تقلید برحذر می‌دارد و می‌گوید که نه از من نه از غیر من تقلید نکنید، بلکه ملاک «برهان» است.^۱ اهمیت بحث و استدلال در این حکمت تا جایی است که سهروردی می‌گوید کسی که مباحث فلسفه مشاء را درک نکرده باشد، نمی‌تواند حکمت الاشراق را درک کند، به همین دلیل خواندن کتاب *المشارع و المطارحات* خود را که صیغه مشائی دارد بر مطالعه کتاب دیگرش، یعنی *حکمة الاشراق* مقدم می‌دارد.^۲ با این حال، آنچه از آن به حکمت الاشراق تعبیر می‌کنیم، «با فلسفه مرسوم فرسنگ‌ها فاصله دارد»،^۳ همان طور که با عرفان متعارف یکی نیست.^۴ در این حکمت، «فکر بعد از ذکر باشد»،^۵ ذوق و کشف و شهود اصل و حکمت او فرع تلقی می‌شود، بنابراین، اگر کسی اصل را فرا نگرفته باشد و از دنیا و آخرت مجرد حاصل نکرده باشد، اصل را نمی‌تواند برگیرد. آن‌گونه که شهرزوری ادعا کرده، آن حکمت متوقف بر معرفت نفس است که اکثر علما و حکما، به جز نوادری از آنان که در هر عصری تنها یک نفر است، از آن بی‌خبرند.^۶ سهروردی در مقدمه *حکمة الاشراق* می‌نویسد: «حقایق و مطالب آن، نخست برای من از راه فکر و اندیشه حاصل نیامده است، بلکه حصول آنها به امر دیگر بود» (که مراد همان ذوق و کشف و شهود است). و همان‌جا می‌گوید که این کتاب تنها برای کسی مفید است که متأله باشد و گرنه نصیبی نمی‌برد یا لااقل طالب تأله باشد.^۷ در مقدمه *المشارع و المطارحات* می‌نویسد: «حکمت اشراق علمی است که به دست نمی‌آید مگر بعد از اشراق؛ و شروع حکمت انسلاخ از

۱. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۹۴.

۳. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، ص ۱۳.

۴. همان، ص ۴۸.

۵. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۳۹۷.

۶. همان، ج ۳، ص ۱۴ (مقدمه).

۷. همان، ج ۲، ص ۱۲.

دنیاست؛ وسط آن مشاهده انوار الهی است و آخر آن را نهایت نیست.^۱ در وصیت‌نامه به برادرانش توصیه می‌کند که پیش از مطالعه کتاب *حکمة الاشراق* باید یک اربعین ریاضت بکشند.^۲ در همان‌جا مدعی می‌شود که وقتی طالب این حکمت با این مقدمات وارد شد، به زودی درمی‌یابد که خداوند بر زبان من اموری را جاری کرده که متقدمان و متأخران آن را دریافته‌اند. او مدعی است که این حقایق را یک موجود قدسی در روزی عجیب و به صورت دفعی به او القا کرده است. او کتاب خود را حاوی «خطب عظیم» شمرده و مطالب خود را چنان حق می‌شمارد که می‌گوید اگر کسی حق (= این حقایق) را منکر شود، خداوند به زودی از او انتقام می‌گیرد. بنا به نظر سهروردی، این حکمت به روش معمول درس خواندن، به چنگ نمی‌آید؛ بلکه باید آن را نزد خلیفه خداوند که علم کتاب نزد اوست، فرا بگیرد تا بتواند بر اسرار آن واقف شود.^۳

۲. سهروردی *آواز پر جبرئیل* را در پاسخی شتم‌آلود و به منظور عامی نشان دادن کسی می‌نویسد که به یکی از بزرگان صوفیه که او را یکی از مصادیق آواز پر جبرئیل خوانده بود، اعتراض کرده و این سخن آن بزرگ را هذیان و مزخرف خوانده بود. او خطاب به آن معترض و منتقد، می‌نویسد: «من در شرح آواز پر جبرئیل به عزمی درست و رائی صائب شروع کردم. تو اگر مردی و هنر مردان داری؛ فهم کن!»^۴

۳. در مکاشفه *آواز پر جبرئیل* مدعی است، پیر مجرد به او هجایی می‌آموزد که او آن را «بس عجیب»، می‌خواند، آن‌قدر عجیب که «هر سِرِّی را که می‌خواست می‌توانست به مدد آن بفهمد». او از زبان آن پیر مجرد می‌گوید هر کس این هجا را در

۱. همان، ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۵۹؛ ابن‌سینا نیز در وصیت‌نامه خود در پایان *اشارات* نزدیک به این عبارات را دارد که آن را از نااهل بیوشانند و اگر این علم را ضایع کنند خداوند بین او و آن کس حاکم خواهد بود. ابن‌سینا، *اشارات و تنبیهات*، ص ۴۹۲.

۴. سهروردی، شهاب‌الدین، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، ج ۳، ص ۲۰۹.

نیابد اسرار کلام خدا را آن‌گونه که حق آن است، در نمی‌یابد، ولی هر کس آن را دریابد - که سهروردی مدعی است آن پیر آن هجا را به او آموخته - به مقام و شرفی والا می‌رسد.^۱

۴. در آغاز لغت *موران* می‌گوید آن را در اجابت به خواسته عزیزی نگاشته؛ اما «به شرط آن‌که از نااهل دریغ دارد».^۲

۵. در صفحات پایانی روزی با جماعت صوفیان سهروردی مدعی است که شیخ به او دستورالعملی داده که چشم او را به «مغیبات» باز می‌کند. او مدعی است که شیخ هیچ سری را از او پنهان نداشته است: «او را از من هیچ پنهان نیست، اما آن‌چه او می‌گوید نمی‌توانم گفتن» بعد به زبان شعر ادامه می‌دهد:

گر بگویم تیغ باشد یا درخت ورنه گویم عاجزم در کار سخت^۳

۶. او در *فی حالة الطفولیه*، مدعی است در کودکی استادی می‌یابد که به او علم‌آموزی می‌کند تا اینکه روزی «نااهل»ی را با خود نزد استاد می‌برد و علمی را که استاد بر لوحی نوشته و به او می‌نماید، در حالت بیخودی، بر آن نااهل! فاش می‌کند و به همین خاطر، استاد از او غایب می‌شود.^۴

۷. شیخ در ابتدای قصه مرغان از رنجی که می‌برد، از فقدان دوستی که بتواند حرف دلش را به او بزند، سخن گفته است: «هیچ کس نیست از برادران من که چندانی سمع عاریت دهد که طرفی از اندوه خویش با او بگویم، مگر بعضی از این اندوهان من تحمل کند و به شرکتی و برادری. که دوستی هیچ کس صافی نگردد تا دوستی از مشوب کدورت نگاه ندارد. و این چنین دوست خالص کجا یابم؟ که دوستی‌های این

۱. همان، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲. سهروردی، شهاب‌الدین، *لغت موران*، ص ۷.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۵۰.

۴. همان، ج ۳، ص ۲۵۳.

روزگار چون بازرگانی شده است. آن وقت بر دوستی شوند که حاجتی پدید آید و مراعات این دوست فروگذارند، چون بی‌نیازی پدید آید...»^۱

۸. او در ابتدای قصه غربت غربی، که به نوعی ترجمه تکمیلی حسی بن یقظان ابن سینا است و خودش در آغاز اذعان دارد، پس از آن که این رساله را بسیار می‌ستاید، به‌زعم خویش، نقصی در آن می‌یابد و همان بهانه یا انگیزه بازنویسی آن قصه می‌شود تا آن نقص را برطرف نماید. به نظر وی، قصه ابن سینا خالی از یکی از مقامات مهم تصوف است که آن را «طامه کبری» می‌خوانند.^۲

۹. سهروردی گاه نادانسته و گاه دانسته به فاش کردن اسرار و رازها می‌پرداخت. در ابتدای *فی حالة الطفولیه* راز را بر نااهلی فاش کرده بود که استاد از او غایب می‌شود تا اینکه استادش را به واسطه پیر یک خانقاه می‌یابد و استادش به او می‌گوید: «تو نمی‌دانی که چون با نااهل سخن گویی، سیلی خوری و سخنی که فهم نکنند بر کفر و دیگر چیزها حمل کنند و هزار چیز از اینجا تولد کند». سهروردی پس از شنیدن این سخن استاد، با این حال، جسارت می‌کند و این شعر را می‌خواند که:

چون مذهب و اعتقاد پاکست مرا ز طعنه نااهل چه باکست مرا^۳

یا مثلاً در پایان *صفیر سیمرخ*، بحثی با عنوان «اثبات لذت و محبت» باز می‌کند که از مباحث مشکل‌ساز و ممنوعه بوده است. جالب آن‌که او خودش به این مشکل واقف بوده، چون همان‌جا حکایت ابوالحسن نوری و گروهی از اهل تصوف را تعریف می‌کند که در روزگار جنید، به جرم بیان همین مطلب، یعنی اثبات لذت و محبت، تکفیر شدند و خلیفه حکم قتلشان را صادر کرد؛ هرچند این حکم در آخر باطل شد.^۴

۱. سهروردی، شهاب‌الدین، قصه‌های شیخ اشراق، ص ۳.

۲. همان، ص ۸۳.

۳. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۲۵۴-۲۵۳.

۴. همان، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۳۰.

۱۰. شیخ در آغاز وصیت خود می‌نویسد: بیشتر عمر من در سفر و خبرگیری و تفحص از کسی گذشت که «مشارک مطلع» باشد، ولی کسی را نیافتم که از علوم شریفه نزد او خبری باشد و به آن مؤمن باشد.^۱

۱۱. منابع زیادی این جمله را از وی نقل کرده‌اند که گفته است «لابد أن املک الأرض»، (ناگزیرم که زمین را تصاحب کنم)^۲ سیف‌الدین آمدی (۶۱۳-۵۳۵ ش / ۶۳۱-۵۵۱ ق / ۱۲۳۴-۱۱۵۶ م) نقل کرده چون این کلام را از او شنیدم، به او گفتم از کجا به این نتیجه [لزوم تصاحب زمین] رسیدی؟ او پاسخ داد: در خواب دیدم که آب دریا را سر می‌کشم. سیف‌الدین می‌گوید به او گفتم این شاید اشتها دانش تو باشد یا چیزی متناسب با آن؛ اما دیدم که او از باور درونی خود بر نمی‌گردد و من او را فردی کم عقل دارای معلومات زیاد دیدم. نقل است که زمانی که امر قتل قطعی شد، او بیشتر این بیت را زمزمه می‌کرد که:

می‌بینم که پا و قدم من، خونم را ریخت خونم تباه شد و این است پشیمانی من^۳

شمس تبریزی نیز می‌گوید: «این شهاب‌الدین می‌خواست که این درم و دینار برگردد که سبب فتنه است - و بریدن دست‌ها و سرها - معاملات خلق به چیزی به چیزی دگر باشد»،^۴ یعنی سودای تغییرات اساسی اجتماعی - سیاسی در سر داشت.

۳. فزونی علم از عقل

مستندات بسیاری، از معاصران و متأخران سهروردی در دست است که به نبوغ و نخبگی وی در برخی دانش‌های زمانه، از اصول و فقه و عرفان و تصوف و حکمت یا

۱. همان، ج ۱، ص ۵۰۵.

۲. ابن خلکان، شمس‌الدین احمد، *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*، ج ۶، ص ۲۷۲؛ به نقل از:

نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آینه منابع قدیم، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۸۷.

۴. به نقل از: موحد، محمدعلی، *آیا شیخ اشراق قربانی بلندپروازی‌های سیاسی خود شد؟*، ص ۲۶.

فلسفه و نیز علوم اوایل و غریبه، اذعان دارند. به نقل از شهرزوری، «پرسیدند از او که تو افضلی یا بوعلی؟ گفت: در حکمت بحثی مساوی‌ام با او یا زیاده؛ اما از روی کشف و ذوق من زیاده‌ترم».^۱ با این حال، در وصف حال سهروردی، به‌ویژه معاصران وی، این جمله را زیاد تکرار کرده‌اند که: «کان علمه اکثر من عقله»، یعنی علم او بیش از عقلش بود. مثلاً شمس تبریزی (۶۲۶-۵۶۵ ش/۶۴۵-۵۸۲ ق/۱۲۴۷-۱۱۸۶ م) در مقالات آورده که: «آن شهاب‌الدین را علمش بر عقلش غالب بود. عقل می‌باید که بر علم غالب باشد. دماغ - که محل عقل است - ضعیف گشته بود».^۲ و یا، چنان‌چه آمد، سیف‌الدین آمدی که خود با او دیدار داشته می‌گوید او را فردی کم عقل ولی دارای معلومات زیاد دیدم.^۳ برخی نیز تعبیر دیگری به کار برده‌اند که حکایت از همین امر دارد. مثلاً شهرزوری گزارش می‌کند که میان وی و فخرالدین ماردینی دوستی و هم‌صحبتی بود. روزی فخرالدین درباره سهروردی به دوستانش گفته بود که این جوان چه ستوده و پاکیزه است! من مثل او ندیده‌ام. از «کثرت تهور و شهرت و بی‌ملاحظگی» او می‌ترسم که مبدا سبب قتل او شود.^۴

تحلیل مهارت ارتباطی سهروردی

شیخ مانند هم‌درس خود، امام فخر رازی، اهل جدل و مناظره بوده است. هر چند متن مناظرات وی در اختیار نیست؛ اما بر اساس گزارش‌های موجود، نکات مهمی را از

۱. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۳۰ (مقدمه).

۲. ابن ابی اصیبعه، احمد، عیون‌الانباء، ص ۲۷۴، به نقل از: نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آیین منابع قدیم، ص ۹۰.

۳. شمس تبریزی، مقالات شمس - بازخوانی متون ۳، ص ۳۸.

۴. ابن خلکان، شمس‌الدین احمد، وفيات‌الاعیان و انباء‌الزمان، ج ۶، ص ۲۷۲، به نقل از: نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آیین منابع قدیم، ص ۸۷.

۵. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۲۹ (مقدمه).

این رفتار ارتباطی شیخ با رقیبان خود می‌توان دریافت. مثلاً در گزارش ابن ابی اصیبعه آمده است:

- (۱) با فقیهان درباره دیگر مذاهب فقهی بحث می‌کرد؛
- (۲) و آنها را شکست می‌داد و بر فقیهان حلب چیرگی می‌یافت؛
- (۳) و با ایشان از جایگاه کسی سخن می‌گفت که بر ایشان برتری دارد؛
- (۴) آن‌گاه فقیهان حلب نسبت به او تعصب و کینه ورزیدند؛
- (۵) و فتوای کشتن او را صادر کردند تا اینکه کشته شد.^۱

عبارت پردازی ابن ابی اصیبعه آشکارا نشان می‌دهد که فقره (۵)، یعنی فتوا به قتل شیخ، معلول فقره (۴)، یعنی «تعصب و کینه ورزی» فقیهان حلب بوده است؛ اما علت فقره (۴)، یعنی تعصب و کینه‌ورزی آنان نسبت به وی معلول چه بوده است؟ معلول فقره (۳)، یعنی سخن گفتن با رقیبان از موضع برتری! فقره (۳)، دیگر معلول فقره (۲) و ما قبل نیست. مشابه آن، گزارش و بیان شهرزوری است که می‌نویسد در حلب علما حرف‌های او می‌شنیدند و او همه را «اسکات» می‌کرد. «چون عجایب بسیار اظهار می‌ساخت، علاوه زیادتی کینه و عداوت ایشان می‌شد، پس آن جماعت بر تکفیر و کشتن او اتفاق کردند».^۲

به نظر می‌رسد ابن ابی اصیبعه و شهرزوری در این گزارش‌ها که مشابه آنها را با بیان‌های مختلف در منابع دیگر هم می‌یابیم، هوشیارانه یا ناهوشیارانه، رفتار ارتباطی خاصی را به میان کشیده‌اند که درباره آن و نقش عالی آن در سرنوشت وی و نظایر ایشان تأمل نشده است. متن مناظرات شیخ با رقیبان در اختیار نیست؛ اما، با اینکه در این گزارش گفته شده او با آنها «بحث» کرد و مستقیم از لفظ «مناظره» یا «جدل» استفاده نمی‌کند و نمی‌گوید با آنها مناظره یا جدل کرد، با این حال، از فراین موجود در همین متن، از جمله فقره (۳)، و اینکه می‌گوید: «عجزهم و استطال اهل حلب» و

۱. نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آیین منابع قدیم، ص ۸۴.

۲. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۲۸ (مقدمه).

شهرزوری هم از لفظ «اسکات» بهره می‌گیرد و نه لفظ، مثلاً، «اقناع»، برمی‌آید که مواجهه سهروردی با رقیبان از جنس یک «گفت‌وگو»ی آرام، همدلانه و بی‌حاشیه نبوده، بلکه از جنس «جدل» و «مناظره» بوده است. جدل، اگر هوشمندانه مدیریت نشود، بلکه ذاتاً و به خودی خود، خصومت‌خیز، کینه‌ساز و دشمن‌تراش است. چون در مناظره، حتی پیش از آن‌که غالب و مغلوب مشخص شود، مفهوم «بینونت»، «دوئیت»، «طرف»، «مقابل»، «حریف»، «رقیب» و نظایر آنها، همه، در خوشبینانه‌ترین صورت، حکایت از رابطه «من - تو» دارد، تازه اگر تبدیل به رابطه مخرب‌تر «من - آن» نشود. در مناظره، میز گفت‌وگو - به اصطلاح - گرد نیست، بلکه دو طرف دارد؛ کسی یا کسانی این طرف و دیگری یا دیگران در آن طرف قرار می‌گیرند. گفت‌وگو هر چقدر پیش‌تر می‌رود، این شکاف و فاصله بیشتر می‌شود و در نهایت، یک طرف غالب و طرف دیگر مغلوب می‌گردد. تا اینجا احتمال دارد، و فقط «احتمال دارد» خصومت‌خیز نباشد؛ اما وقتی با «برتری‌جویی» همراه می‌شود و برجسته می‌شود، مسأله فرق می‌کند، مهم‌تر آن‌که، این مناظره و غالب و مغلوبی بر سر مسأله‌ای باشد که با منافع طرف مغلوب گره خورده باشد. در آن صورت، کینه‌ورزی، خصومت‌ورزی و دشمنی، قطعی‌تر می‌شود.

رقیبان مناظرات سهروردی همدرسان او نبودند، بلکه فقیهان و صاحب‌منصبان، مفتیان و صاحبان فتوا در دستگاه‌های سیاسی، مکاتب فقهی و دینی، طریقه‌های عرفانی و صوفیانه بودند. بی‌آن‌که بخواهیم سهروردی را در جای حق بنشانیم و رقیبانش را در جای باطل، هوشیاری به این نکته را در تحلیل مؤثر می‌دانیم که مناظرات سهروردی با کسان و بر سر مسائلی نبود که غالب و مغلوبی در آنها، فقط نتایج نظری و مدرسه‌ای و علمی صرف داشته باشد؛ بلکه نتایج آن هم‌آوردی‌ها با مقام و موقعیت و جایگاه سیاسی اجتماعی شرکت‌کنندگان سروکار داشت؛ وضعیتی که غالبی یا مغلوبی در آن می‌توانست لوازم مؤثر دینی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی فراوان داشته باشد. بنابراین، برتری‌جویی در این قبیل مناظرات، صرفاً برتری علمی نیست تا یک نظر علمی بر کرسی بنشیند و نظر علمی دیگر زمین بخورد؛ بلکه این قبیل مناظرات، بازی کردن بر

سر منافع است. مباحث الهیاتی یا کلامی و شاید از آن بالاتر، مباحث سیاسی، در میان سایر ساحت‌های علمی، بیشترین ارتباط را با منافع افراد دارد. به همین دلیل است که شکست‌ها و پیروزی‌ها در این ساحت‌ها، مهم‌تر و حاشیه‌دارتر می‌شود، و در نتیجه، به خصومت می‌انجامد؛ وگرنه، فرض کنید در ساحت ریاضیات، مناظره‌ای اتفاق بیفتد که نتیجه بدهد، مثلاً دو به اضافه دو می‌شود پنج و نه چهار. اگر چنین گزینه‌ای در مناظره پیروز شود، از آنجا به بعد نزد همگان و در همه محاسبات، چه نزد پیروز مناظره چه نزد مغلوب مناظره، این محاسبه ثابت خواهد بود و به منافع کسی لطمه‌ای نمی‌زند؛ اما مسائل الهیاتی یا سیاسی چنین نیست.

در ساحت عرفان و تصوف، که سهروردی در آن قدم می‌زد، به خودی خود، «دیگرسازی» و «برتری‌جویی» یا «برتری‌یابی» را در نگاهی که به آدم‌ها، مراتب و درجات آنها دارد، به میان می‌آورد. در این ساحت، آدم‌ها، اگر غیریت‌سازی نشوند، دست‌کم، طبقه‌بندی می‌شوند. چون معرفت و مقام عرفانی مدرج و مشکک است. بنابراین، تقسیم آدم‌ها به «اهل» و «ناهل» یا کسانی که راه‌یافته به نظر آیند و کسانی راه‌گم کرده؛ طبیعی می‌نماید و کالای رایج در این حوزه است. نمونه‌هایی که از بیان رفتار سهروردی نقل شد، نشان می‌دهد که اهل این حوزه، اولاً خود را اهل مکاشفه، یعنی صاحب مرتبه ادراکی بالاتر، می‌دانند که کسانی دیگر به آن مرتبه دست نیافته‌اند و از درک معارف و اسرار فراوان جا مانده‌اند. سهروردی از بیان این مرتبه و شأنی که نصیب او شده، هیچ رازداری نمی‌کند. وی از اینجا و اکنون سخن نمی‌گوید که برای همگان قابل فهم باشد؛ بلکه از «ناکجا‌آباد» و اقالیم روحانی و مثالی سخن می‌گوید و در آنجاها سیر و سفر دارد و از آنجاها گزارش می‌دهد که «انگشت سبابه به آنجا راه نبرد»^۱. او خود را در مقام و موقعیتی از کشف و ذوق و شهود و منحصر به فرد می‌نشانند که بسیار اندوهگین می‌شود و به‌رغم سفرهای بسیاری که کرده، هیچ کس را شایسته دوستی خود نمی‌یابد، تا با او هم‌سخن شود. این متمایز دیدن خود از دیگران

در جای جای کلام سهروردی آشکار است. حتی اگر بخشی از این نگاه را ذاتی عرفان و تصوف به شمار آوریم، چنانچه خواهد آمد، باری از دوش سهروردی بر نمی‌دارد، او هم‌چنان در کانون توجه این رفتار است. آری، عرفان و تصوف همه جهان را رازآلود می‌بیند. بنابراین، عارف یا صوفی خود را غواص دریای ناشناخته‌ای به شمار می‌آورد که از توبرتوی ناپیدا و پریپچ و خم هستی، گوهرهایی گرانبها صید می‌کند و وقتی به عالم انسانی برمی‌گردد، کسی را شایسته عرضه کردن آن کالا نمی‌یابد. اینجا است که به تعبیر سهروردی غم بزرگی بر سینه او سنگینی می‌کند، به‌گونه‌ای که نه می‌تواند آن را فاش سازد و نه می‌تواند خاموش بماند. اینها همه نشانه‌های غیرسازی و ایجاد فاصله بین خود و دیگری است. سهروردی خود را چنان متفاوت و ناشناخته معرفی می‌کند که خود اذعان می‌نماید که دیگران حرف‌هایش را باور نمی‌کنند و مدعیات او را انکار می‌کنند. مثلاً او در کتاب *قصه مرغان* می‌گوید این قصه را برای شماری از دوستان نقل کرده و آنها مبهوت و سرگشته گفته‌اند: امکان ندارد که تو پرواز کرده باشی و به آن جاهای عجیب و غریب رفته باشی که تعریف می‌کنی، تو هیچ‌جا نرفته‌ای و فقط خیال می‌کنی که رفته‌ای و شاید هم جن توی جلد تو رفته باشد و ما را، به اصطلاح، دست انداخته باشی.^۱ اگر تسلط او بر علوم غریبه، از جمله نجات و سیمیا را بر عجایب او اضافه کنیم و غرابی که به کمک این علوم از خود بروز می‌داده، در نظر آوریم، غربت و رازآلودگی او را بیشتر نشان می‌دهد. پس وقتی او خود را متعلق به ساحتی معرفی می‌کند که سراسر رازآلود است و او به زعم خودش، غواص موفق آن دریای ناشناخته و تک‌سوار روزگار خویش در آن میدان است، به خودی خود، شأن و منزلتی رازآلود و ناشناخته برای خویش می‌سازد و به این ترتیب، از خلق فاصله می‌گیرد. سهروردی، نه فقط به واسطه برخی از این وجوه که شاید نزد کسانی و با تحلیل‌هایی، مثبت بنماید، از

۱. سهروردی، شهاب‌الدین، *قصه‌های شیخ اشراق*، ص ۷.

خلق فاصله می‌گیرد، بلکه و همان‌گونه که اشاره شد، با هنجارشکنی‌ها در طرز پوشش، رفتار و... نیز از خلق فاصله گرفته بود.

با این همه، شاید تا اینجا اجتناب‌ناپذیر و حتی قابل دفاع به نظر آید؛ اما وقتی این تفاوت، برتری شأن و مقام، راهیافتگی و رازدانی، به زبان خود عارف یا صوفی می‌آید، فاصله او را با عامه بیشتر می‌کند و به ارتباط موفق او با دیگران و باورپذیری دیگران نسبت به او لطمه می‌زند، به‌ویژه وقتی که این متمایزسازی؛ بلکه متعالی‌سازی خویش و غیریت‌سازی دیگران با تحقیر دیگران هم همراه باشد، که متأسفانه در کلام سهروردی همه این موارد، چنان‌چه دیدیم، مصادیق متعدد داشته است، در این صورت، طبیعی است که نوعی دوگانه‌انگاری، حسادت، خصومت و دشمنی جوانه بزند.

ادب مخالفت کردن

آدم‌ها همیشه در حال ارتباط هستند: گاه ارتباط با خود، گاه خدا، گاه طبیعت و شاید بیشتر از همه، در حال ارتباط با دیگران. اما هر رفتار ارتباطی رفتار موفقی نیست. برای موفقیت در رفتار ارتباطی، نیازمند مهارت هستیم، چون دست کم، «کار خوب کردن» یا نظر خوب داشتن با «خوب کار کردن» و خوب بیان کردن، فرق دارد. اگر اولی از جنس علم و دانش و نخبگی و نبوغ است، دومی، بیشتر از جنس مهارت و توانایی است. به عبارت دیگر، اگر نخبگی و نبوغ از جنس تخصص باشد، نیاز به گفتن ندارد که تخصص در یک یا چند حوزه، به معنای تخصص در همه حوزه‌ها نیست. از آن بالاتر اینکه هیچ تضمینی نیست که اگر کسی در حوزه‌ای خاص صاحب تخصص بود، حتی در حد نخبگی و نبوغ، در ارائه و عرضه آن هم نخبه باشد، بلکه عرضه غیر از خود کالا است. رفتار ارتباطی موفق تعریف مشخصی دارد: «یک ارتباط موفق بر اساس توانایی بیان واضح دیدگاه‌ها و نظرات شخصی، و مخالفت بدون بر جای گذاشتن احساس مورد حمله واقع شدن در فرد مقابل مشخص می‌شود».^۱

۱. قربانی، نیما، سبک‌ها و مهارت‌های ارتباطی، ص ۳۹.

مخالفت نکردن و سکوت پیشه کردن در مقابل دیدگاه‌ها و رفتارهای دیگری، در صورتی که به ما مربوط می‌شود و با آنها موافق نیستیم، توجیه اخلاقی ندارد، دست کم آن‌که، خبر از دوگانگی درون و بیرون ما دارد. بنابراین، ابراز موضع، فی‌نفسه، اخلاقی است؛ اما چنانچه آمد، بین «بیان مواضع» و کتمان نکردن آنها با «چگونه بیان کردن» فاصله زیادی است. جان کلام در تعریفی که در بالا در خصوص یک ارتباط موفق آمد، در اینجا است. نفس ارتباط با بیان مواضع تحقق می‌یابد؛ اما معلوم نیست به موفقیت بیانجامد؛ آن‌گاه به موفقیت می‌انجامد که در عین مخالفت کردن با طرف مقابل، «احساس مورد حمله واقع شدن» به طرف مقابل دست ندهد؛ این یعنی مخالفت کردن بدون مخالفت دیدن! این همان چیزی است که همگان، نخبه و غیرنخبه، نیازمند کسب مهارت در آن هستیم؛ چیزی که وقتی خیلی از ما برای اولین بار می‌شنویم، چنان ابرو در هم می‌کشیم و تعجب می‌کنیم گه گویی با امری محال و تناقض‌آلود روبرو شده‌ایم. روان‌شناسان این سبک و روش ارتباطی را سبک ارتباطی قاطعیت نامیده‌اند. در کنار این سبک، سه سبک ارتباطی ناموفق هم وجود دارد که ما متأسفانه مکرر در حال تجربه کردن آن هستیم: سبک سلطه‌گری، سبک سلطه‌پذیری و سبک پرخاشگری. برای دست‌یابی به سبک ارتباطی قاطعیت، مؤلفه‌ها و توانمندی‌هایی باید دست به‌دست هم بدهند: (۱) صداقت؛ (۲) صراحت؛ (۳) احترام و (۴) مهارگری.^۱ برای درک این مؤلفه‌ها نباید به دانسته‌های سنتی خود اکتفا کرد، چون این اصطلاحات تعاریف خاصی دارند که باید از زبان روان‌شناسان شنید. مثلاً وقتی صراحت و صداقت، در معنا و مفهوم سنتی آن دست به‌دست هم می‌دهند، بسیار خطرناک می‌شوند و به احتمال زیاد سر از پرخاشگری و یا سلطه‌گری درمی‌آورند. یکی از گرفتاری‌های نخبگانی چون سهروردی، و برخی صوفیه، فاش‌گویی است. فاش کردن اسرار و رازهای معرفتی برای آنان همیشه ددرساز بوده است، تا جایی که برخی از آنان را بر سر دار برده است.

۱. همان، ص ۴۳.

عجیب آن‌که، فاش کردن اسرار در فرهنگ ما گویی نوعی تهور و جسارت افتخارآمیز و ستودنی هم تلقی می‌شود و هرکس از این زاویه بیشتر آسیب دیده، گویی محترم‌تر شمرده می‌شود. این شعر حافظ که می‌گوید:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

و یا آنجا که درباره حلاج می‌گوید:

آن یار کز او گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

چنین مصرفی دارد. حتی اگر مراد حافظ هم این نبوده باشد، ولی در فرهنگ عمومی هر جا می‌خواهند نوعی بی‌باکی، تهور و جسارت به خرج دهند و رازی را افشا کنند و خود را نیز توجیه کنند به این قبیل ابیات متوسل می‌شوند. سهروردی نیز به فاش‌گویی اقدام کرده و به آن مفتخر هم بوده است و گویی، آن‌گونه که از گزارش خودش برمی‌آید از کلام پخته استادش درس نگرفته است، آنجا که خودش نقل می‌کند، وقتی لوحی را که استادش به او نمایانده بود و او بر نااهلی فاش کرده بود، استاد به اعتراض از او غایب می‌شود؛ تا اینکه پس از مدتی به واسطه پیر یک خانقاه استادش را می‌یابد و استاد به اعتراض می‌گوید چیزی هست که «تو نمی‌دانی» و آن این‌که «چون با نااهل سخن گویی، سیلی خوری»؛ عجیب و جالب آن‌که، وقتی سهروردی همین مطلب را بازگو می‌کند، مانند همه مردم عادی، افتخارآمیز گویی بادی به غیب می‌اندازند و بی‌باکانه (بلکه مغرورانه) مدعی می‌شود:

چون مذهب و اعتقاد پاکست مرا از طعنه نااهل چه باکست مرا

و جالب‌تر آن‌که، خود سهروردی پس از این شعر، می‌گوید که استاد دوباره به او اعتراض می‌کند که: «هرسخن به هر جایی گفتن خطاست و هر سخن از هر کس پرسیدن هم خطاست. سخن از اهل دریغ نباید داشت که نااهل را خود از سخن مردان

ملال بود».^۱ با اینکه سهروردی این توصیه بسیار زیرکانه و روان‌شناختی را از طفولیت از استاد آموخته بود و حتی خودش نیز مکرر توصیه می‌کند که آثار او را نباید به نااهل عرضه کرد؛ هم‌چنین، با اینکه او خود مکرر به نیاز به یک پیر و مرشد و راهنما در آثار خود اشاره کرده است؛ مثلاً آنجا که می‌گوید: «هم‌چنان‌که شیخی باید خرجه پوشاند، پیری باید که ذکر تلقین کند و بی‌پیر به جایی نرسند»،^۲ اما گویی در همه مقام‌ها موفق نمی‌شود تا آداب آن مقام به‌جای آرد و برایش دردرساز می‌شود. با این همه، سهروردی هم نگران ضایع شدن سخنش بود. به نظر وی، «بدترین سخن‌ها آن است که ضایع شود و بی‌اثر بماند»، اما و به رغم این، او برای ضایع نشدن سخن سراغی از مهارت‌های ارتباطی نمی‌دهد و چنین ادامه می‌دهد که: «استعانت من با خدای است و هر کس که به اینکه گفتم اعتماد نکند، نادان است».^۳

چنان‌چه آمد، سکوت کردن و نگفتن آن‌چه باید گفت، اخلاقی نیست و به سهروردی، دست کم، این الزام اخلاقی را دارد که حق را، حتی آن‌چه تنها به زعم خویش به عنوان حقیقت بازشناخته، ابراز کند و با آراء دیگران، حتی اگر تنها به زعم خودش خلاف است، مخالفت کند. اما آیا گفتن آن‌چه باید گفت، حتی به قیمت از دست دادن جانش، و یا به هر صورتی، قابل دفاع عقلانی و اخلاقی است؟ کسانی که از مکاتب اخلاقی اطلاع دارند، ممکن است بگویند بستگی دارد به اینکه شما طرفدار کدام مکتب اخلاقی باشید. آیا شما نتیجه‌گرا هستید یا وظیفه‌گرا؟ اگر وظیفه‌گرا باشید نمی‌توانید با این استدلال کار او و مانند او را که جانشان را بر سر سخنانشان دادند، غیراخلاقی و غیرعقلانی به‌شمار آورید، به این دلیل که به «وظیفه» خود عمل کرده‌اند. اما اگر نتیجه‌گرا باشید، حق دارید از حاصل آن رفتار بپرسید. همان‌گونه که در بالا آمد، این بحث‌ها در جایی به‌کار می‌آید که هیچ راه سومی در پیش نباشد و مخالفت کردن و

۱. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۲۵۴.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۹۹.

۳. سهروردی، شهاب‌الدین، قصه‌های شیخ اشراق، ج ۳، ص ۷.

از جان هزینه نکردن ناممکن باشد؛ اما اگر کسی راه سومی نشان دهد که نه به سکوت بینجامد و نه به گفتن به قیمت جان، بلکه گفتن به گونه‌ای که به پیروزی هم بینجامد، آیا جایی برای طرح مکاتب اخلاقی باقی می‌ماند؟! روان‌شناسی رفتار ارتباطی ادعا دارد که جمع میان آن دو، یک مهارت است و این مهارت آموختنی است. اگر کسانی این سوی آن معادله می‌مانند و سکوت می‌کنند و کسانی به آن سوی معادله می‌غلطند و سخن می‌گویند یا رفتاری نشان می‌دهند که پُر هزینه است، به این معنی است که آن مهارت‌ها را نیاموخته‌اند. خلاء و نقطه کور نخبگی و نخبه‌کشی اینجا است. اینکه گفته بودند سهروردی علمش از عقلش فزونی داشت، با این پیش‌زمینه معنای روشنی پیدا می‌کند. مراد از «عقل» در این بیان، قوه تدبیر و مدیریت رفتار، به‌ویژه در ساحت علم و دانایی است. به یک معنا نیز مراد از آن، همین مهارتی است که می‌توان به کمک آن، میان بیان قاطعانه علم، و حتی غلبه علمی بر حریفان و رقیبان، و نپرداختن هزینه جمع کرد. سبک مناظره‌های سهروردی، با همه نشانه‌هایی که در بالا آمد، به تعبیر روان‌شناسان، رفتاری برد - باخت بوده است. رفتار برد - باخت، طبیعی است که در حریف و طرف بازنده مناظره احساس مخالفت برمی‌انگیزد و او را به فکر جبران و غرامت می‌اندازد؛ اما در سبک رفتار قاطعانه که هر چهار مؤلفه (صداقت، صراحت، احترام و مهارگری) وجود دارد، نتیجه برد - باخت است. اگر بتوان رفتار را این‌گونه مدیریت کرد، که روان‌شناسی این امید را می‌دهد، طبیعی است که نه تنها احساس مخالفت در طرف مقابل برانگیخته نمی‌شود، بلکه همراهی و تحسین طرف مقابل را هم در پی خواهد داشت. امیدی که روان‌شناسی به امکان برقراری یک ارتباط موفق می‌دهد، امیدی دست‌نیافتنی نیست. مگر همه کسانی که نخبه بوده‌اند، برای نخبگی خود هزینه پرداخت کرده‌اند؟! اتفاقاً شمار نخبگانی که در جهان، حتی زیست‌جهان ما، موفق شده‌اند و هزینه هم پرداخت کرده‌اند و توانسته‌اند با حریفان خود، رابطه را حتی به برد - برد برسانند، کم نبوده‌اند. محی‌الدین بن عربی (۶۱۹-۵۴۴ش / ۶۳۸-۵۶۰ق / ۱۲۴۱-۱۱۶۵م) از شیخ اشراق حدوداً ده سال کوچکتر بود و اتفاقاً همان فضایی را درک کرده بود که شیخ با آن زیسته بود. او نیز به حلب رفت، به ملک ظاهر بسیار

نزدیک شد و با فقهای آنجا مناظره کرد و به اندازه سهروردی هم واجد نظریه سیاسی بود؛ حتی خود حکایت می‌کند که در حضور ملک ظاهر با بزرگترین فقیه حلب در خصوص فتوایی که داده بود، درافتاده است، محمدعلی موحد می‌نویسد: «ابن عربی از جهات مختلف مورد اعتراض و مخالفت فقهای عصر بود؛ ولی این مخالفت‌ها و اعتراض‌ها مانع از این نشد که حاکم حلب مقدم وی را با عزت و احترام تمام پذیرا گردد و بعدها که در شصت سالگی به دمشق رفت و رحل اقامت در آن شهر افکند، قاضی شهر دختر خود را به عقد او درآورد».^۱

اما به نظر نگارنده ابن عربی آداب این مقام را دریافته بود. او وقتی به تبیین مقام «لین» (نرمی و ملایمت) می‌رسد، می‌نویسد: «این مقام مستلزم خفص جناح و مدارا و سیاست است و من چون بدان مقام رسیدم، مقبولیتی نزد ملوک و سلاطین پیدا کردم که هر حاجتی از آنان خواستم برآوردند».^۲ شمس تبریزی هم فاصله چندانی با شیخ اشراق نداشت و با اینکه علم شیخ را فزون‌تر از عقلش یافته بود و انتظار می‌رفت که موفق‌تر از شیخ عمل کند، که گرچه به سرنوشت او دچار نشد؛ اما او نیز مورد طعنه حسودان قرار گرفت و سرنوشت رازآلودی پیدا کرد. نمونه عالی نخبگی در رفتار سیاسی و اجتماعی و به‌کارگیری مهارت ارتباطی موفق را در خواجه نصیرالدین طوسی (۶۵۲-۵۸۰ ش/ ۶۷۲-۵۹۷ ق/ ۱۲۷۴-۱۲۰۱ م) می‌یابیم که اتفاقاً کمی پس از شیخ اشراق به عرصه آمده بود و در شرایطی شاید سخت‌تر هم قرار گرفته بود. او در مقابل هجوم ویرانگر مغول، نه چنان ستیز کرد که کشته شود (گزینه جنگ) و نه تسلیم شد و یا فرار کرد (گزینه گریز)، بلکه با دشمن تعامل کرد؛ تا جایی و به‌گونه‌ای که توانست به کمک نیروی دشمن، هم به اهداف خود دست یابد و هم به یک معنی، آنان را به سمی ببرد که به کیش او درآیند، وضعیتی که آنان نیز هرگز شنیده نشده، از آن وضعیت، احساس باخت داشته و از آن ابراز نارضایتی کرده باشند. این یک نمونه عالی مهارت تبدیل

۱. موحد، محمدعلی، آیا شیخ اشراق قربانی بلندپروازی‌های سیاسی خود شد؟، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۲۸.

تهدید به فرصت با نتیجه برد - برد است. نمونه‌هایی مانند خواجه نصیر، به آشکارگی تمام، نشان می‌دهد که آن مهارت هم مطلوب است و هم ممکن. طبیعی است که شرایط اجتماعی، دینی، فرهنگی و سیاسی نخبگان با یکدیگر متفاوت بوده و هست؛ اما مهارت برای همین شرایط متفاوت است. بنابراین، تفاوت آن نخبگان در مهارت رفتار ارتباطی و توان تبدیل تهدید به فرصت است. وضعیت کسی مانند سهروردی، اگر نگوییم به مراتب بهتر از وضعیت خواجه بوده، بدتر هم نبوده است و داشتن چنین انتظاری از سهروردی نخبه و نابغه، انتظار نامعقول و زیاده‌خواهانه نیست. هر قدر هم شرایط آنان با یکدیگر متفاوت باشد، این مهارت اگر آموخته شود و آن عقل اگر در برابر علم، دست کم به برابری برسد و نه آن که کمتر باشد، مانند عصای موسی در برابر سحر ساحران، همه را مغلوب می‌کند و آن شرایط را مهار می‌سازد؛ حتی می‌تواند فضای حسادت‌آلود، انگیزه‌های سیاسی، نگرانی دیگران از منافع خود و... را مدیریت کند و از حداقل مصونیت از خطرهای (با نتیجه برد - باخت) به حداکثر وضعیت (با نتیجه برد - برد) دست یابد.

سهروردی با نااهل خواندن حریفان، از موضع بالا سخن گفتن، نزدیکی به مراکز قدرت سیاسی، آشکار کردن اهداف سیاسی خود، رازآلود نشان دادن خود، برتری‌جویی و برترنشانیدن خویش در ساحت عرفان و تصوف، ادعای راه‌یافتن به عوالم علوی که از دسترس دیگران خارج است، کشف مغیبات و اسرار الهی، عدم رعایت هنجارهای اجتماعی، دست بردن به علوم غریبه، تهور، بی‌ملاحظگی، گستاخی در مناظرات علمی بنا به گزارش‌های تاریخی و نظایر آن، در واقع، همه زمینه‌های امکان برقراری یک ارتباط موفق را از بین برده بود. چون آن‌گونه که روان‌شناسان می‌گویند: یک ارتباط موفق بر سه مؤلفه درهم تنیده صمیمیت، مراقبت و آزادی استوار است؛^۱ اما وقتی بین خودمان و دیگری چنان مرزبندی می‌کنیم، که دست حریف هم به ما نمی‌رسد و این شکاف را با هیچ ملاحظه‌ای، متهورانه آشکار می‌کنیم، جایی برای صمیمیت و مراقبت

۱. قربانی، نیما، سبک‌ها و مهارت‌های ارتباطی، ص ۴۱.

باقی نمی‌ماند. و صحنه مناظره، به صحنه دشمنی و جنگ تمام‌عیار تبدیل می‌شود و از دشمنی و جنگ جز کشتن و کشته شدن، انتظاری نیست.

نتیجه

برخی نخبگان در تاریخ و فرهنگ ما سرنوشت‌های ناکام و دردناک داشته‌اند، از جمله شیخ شهاب‌الدین سهروردی. خیلی از صاحب‌نظران این پرونده‌ها را بازخوانی و تحلیل کرده‌اند تا علت یا علل آن را بیابند. این بازخوانی نه از جنس کارهای پلیس و قضایی است که مجرم را شناسایی کنند تا او را مجازات کنند؛ بلکه از این جنس است تا از آن درس بیاموزند و نسخه‌ای برای مشکلات کنونی بیابند؛ اما آن‌چه در این فرآیند به دست می‌آید، معمولاً تا مرز بازشناسی مجرم پیشتر نمی‌رود و در آخر قصه راهی به حل مشکلات کنونی گشوده نمی‌شود. در خصوص سهروردی و سرنوشت حزن‌انگیز او که به دستور حاکم کشته می‌شود، تحلیل‌ها گاه عامل نژادی، گاه عامل سیاسی و گاه عامل انسانی (حسادت و کینه‌ورزی شخصی رقیبان) را معرفی می‌کنند؛ اما معلوم نمی‌شود که کشف این عوامل چه کمکی به بهبود وضعیت موجود ما می‌کند. اگر کشف کنیم که قتل سهروردی معلول کینه‌ورزی نژادی عرب علیه عجم بوده؛ یا آن اتفاق ناگوار معلول قدرت‌طلبی حاکم سیاسی وقت و ترس از تغییر نظام سیاسی او بوده؛ و یا اگر سهروردی قربانی حسادت، کینه‌ورزی و تعصب مذهبی فقیهان رقیب او شده است؛ اینها برای جلوگیری از تکرار چنین حوادثی در میان ما، چه راهکاری ارائه می‌دهند. تأکید بر عامل نژادی، نه تنها مرحمی بر آن دردها نمی‌تواند باشد، بلکه می‌تواند به اختلاف نژادی بیشتر دامن بزند و آتش کینه‌ورزی نژادی را شعله‌ورتر سازد و در نتیجه، زمینه را برای حوادثی مشابه آماده کند. تأکید بر عامل سیاسی چه مشکلی را حل می‌کند؟ آیا ذره‌ای پرده از چهره ناحق نظام سیاسی وقت و یا ذره‌ای پرده از چهره حق اندیشه سیاسی سهروردی مقتول کنار می‌زند؟! تحلیل سیاسی، هر فایده‌ای داشته باشد، با آن نمی‌توان انتظار داشت که قدرت‌های سیاسی از آن درس بگیرند و در مقابل رقیبان

سیاسی خود دیگر دست به چنان جنایاتی نزنند. و تحلیل آن به حسادت و کینه‌ورزی و تعصب مذهبی، به‌ویژه وقتی ناظر به اشخاص مشخص و یا گروه‌ها و طبقات پیدا، مانند فقیهان سنی مذهب روزگار سهروردی، باشند، تنها می‌تواند انگشت حیرت ما را به سمت آنان بچرخاند و مجرم را به ما نشان دهد. به نظر نمی‌رسد با این کار، گره‌ای گشوده می‌شود و به کمک آن بتوان ذره‌ای از حسادت، کینه‌ورزی و تعصب مذهبی کاست. آری، ذکر همه این عوامل، به صورت جداگانه یا با هم، خبر از وجود یک کاستی، بلکه انحراف بزرگ درمی‌دهد و این حس را برمی‌انگیزد که «باید فکری کرد»! همین! و گرنه، از آن‌گونه تحلیل‌ها نسخه‌ای برای دردهای مشابه جامعه ما به‌دست نمی‌آید.

تحلیل سرنوشت نخبه و نابغه‌ای مانند سهروردی، به فقدان مهارت ارتباطی موفق نزد وی، در آن واحد، یک تحلیل نظری و راهبردی است. این تحلیل، در سطح نظری، عوامل نژادی، سیاسی و شخصی را نادیده نمی‌گیرد؛ اما آنها را علت‌های بعید یا متوسط می‌داند؛ اما فقدان مهارت ارتباطی را، به نسبت آنها، علت قریب می‌داند. چون اگر پرسیده شود که چرا دیو اختلاف نژادی، سیاسی و یا شخصی کامیاب شد، پاسخ روشن این است که چون سهروردی مهارت برقراری یک رابطه موفق را نداشت. البته ناگفته نماند که وقتی سخن از فقدان مهارت ارتباط موفق به میان می‌آید، گرچه در این نوشتار فقط از مهارت‌های سهروردی سخن به میان آمد؛ اما دلیلی ندارد که در سهروردی منحصر شود و رقیبان آنان تطهیر و یا تبرئه شوند، بلکه این کاملاً قابل تسری و نسبت به طرف‌های او نیز هست. یعنی حاکم سیاسی و فقیهان رقیب او نیز فاقد این مهارت ارتباطی بودند. بنابراین، در این تحلیل اگر به دنبال کشف مقصر باشیم، تنها سهروردی مقصر نیست، بلکه رقیبان او نیز از همان ناحیه مقصرند. سخن روشن این تحلیل این است که اگر دست کم، یکی از دو طرف، در وضعیت مطلوب‌تر و هر دو طرف، مهارت برقراری ارتباط موفق را داشتند، چنین سرنوشتی برای سهروردی رقم نمی‌خورد. بنابراین، مدعا این است که اگر عامل جرم خود را به صورت عامل نژادی یا

سیاسی و یا شخصی به نمایش گذاشت، ریشه در فقدان مهارت ارتباطی موفق داشت. در سطح راهبردی نیز، این تحلیل، نسخه روشنی برای جلوگیری از تکرار حوادث مشابه ارائه می‌دهد و به صورت روشن و مستقیم می‌گوید اگر می‌خواهید چنین حوادثی تکرار نشود، مهارت‌های ارتباطی موفق را فرا بگیرید!

مهارت‌های ارتباط موفق، تنها نیاز نخبگان علمی، سیاسی، مذهبی و... نیست؛ بلکه نیاز همه انسان‌ها است. انسان به حکم انسان بودن، باید بیاموزد که در مقابل خطر، به راه‌هایی چون جنگ و گریز که ریشه در بُعد حیوانی وجود ما دارد، متوسل نشود؛ بلکه توان و مهارت تعامل عقلانی و اخلاقی با خطر و تهدید را به کار بندد. عجیب آن‌که، این توهم که نخبگی لزوماً اشراف بر همه حوزه‌های تخصصی نیست، هنوز در میان ما شکسته نشده است. و هنوز در میان ما کسب مهارت‌های ارتباطی موفق، به صورت یک دانش و مهارت مورد نیاز و آموختنی به سطح آگاهی عمومی و نیاز فوری نرسیده است. مهارت «مخالفت کردن بدون برانگیختن احساس مورد حمله واقع شدن در طرف مقابل»، همان‌قدر که ممکن است ناممکن به نظر آید، همان‌قدر شورانگیز، جذاب و راهگشا است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۷۹.
- ابن سینا، ابوعلی، اشارات و تنبیهات، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۸.
- بستانی، احمد، سهروردی و اندیشه سیاسی ایرانشهری، نشریه علوم سیاسی، شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
- تبریزی، شمس (ملک داد)، مقالات شمس - بازخوانی متون ۳، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- رستم‌وندی، تقی، «سهروردی»، در: اندیشه سیاسی متفکران مسلمان، علی اکبر علیخانی و همکاران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تهران ۱۳۹۰.
- رضاقلی، علی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، نشر نی، تهران ۱۳۷۷.
- سهروردی، شیخ شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح و مقدمه هانری کربن، نجفقلی حبیبی و سید حسین نصر، مؤسسه مطالعاتی و تحقیقاتی فرهنگی، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۲.
- _____، قصه‌های شیخ اشراق، ویرایش جعفر مدرس صادقی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۵.
- _____، لغت موران، به کوشش حسین مفید، نشر مولی، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۲.

- قربانی، نیما، سبک‌ها و مهارت‌های ارتباطی، انتشارات بینش نو، چاپ پنجم، تهران ۱۳۹۴.
- کریمی زنجانی اصل، محمد، شکست سکوت: قتل سهروردی و آیین سیاسی اشراقی، چیستا، شماره ۱۳۸، اردیبهشت ۱۳۷۶.
- موحد، محمدعلی، آیا شیخ اشراق قربانی بلندپروازی‌های سیاسی خود شد؟، بخارا، شماره ۳۹ و ۴۰، ۱۳۸۳.
- نصراللهی، یدالله، شرح حال سهروردی در آئینه منابع قدیم، نشریه مولوی پژوهی، شماره ۴، تابستان ۱۳۸۴.
- نمازی، محمدرضا، نخبه‌کشی در ایران، شیراز: نامه پارسی، ۱۳۹۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی